

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه همزه (جله اول)

ختم مفهومی استادانوت ۹۵/۴/۱۹

برای اینکه ان شاء الله سال جدیدی که بعد ماه مبارک شروع می کنید سال پر خیر و برکتی باشد صلواتی ختم بفرمایید.

همه سال هایشان را از اول بهار شروع می کنند ولی سال ما از ماه شوال شروع می شود به دلیل اینکه ماه مبارک رمضان بهار قرآن است و شب قدر است و طبیعتاً تقدیرات از نو نوشته شده است و بناست که به بهترین وجه چرخ ایامش بچرخد، برای اینکه این اتفاق بیفتد صلواتی عنایت بفرمایید.

ما در ادامه مباحث به سوره مبارکه همزه رسیدیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَ عَدَدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴)

وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

همانطور که می دانید سوره های قرآن هر کدام موضوعات خیلی خاصی دارند که آن ها را از بقیه ی سوره ها متمایز می کند و هیچکدام شبیه هم نیستند، ممکن است که از جهاتی با هم شباهت داشته باشند مثل ویل سوره همزه شبیه ویل سوره مطففین باشد ولی اینگونه نیست که آسیب اجتماعی دو سوره کامل از اول تا آخر شبیه هم باشند.

موضوعات سوره را از المیزان مطرح می کنیم.

حضرت علامه طباطبایی می‌فرماید:

«این سوره تهدید شدیدی است به کسانی که عاشق جمع مالند، و می‌خواهند با مال بیشتر خود بر سر و گردن مردم سوار شوند، و بر آنان کبریایی بفروشند، و به همین جهت از مردم عیب‌هایی می‌گیرند که عیب نیست.»

و علامه غرض سوره را روی «ویل»، «جمع مالا» و «عده» برده است. عده‌ای که عاشق مال هستند و به این واسطه به مردم عیب می‌گیرند تا مسیر دستیابی خودشان به مال را هموار کنند.

هر سوره‌ای که می‌خوانیم باید مصداق اصلی را اول مدّ نظر داشته باشیم و بعد برویم مصداق‌های دیگر را تعمیم دهیم، مصداق اصلی تعیین شده برای سوره کسی است که به دلیل اینکه قصد دارد مالی را جمع کند (مال ممکن است قدرت یا ثروت یا علم مادی باشد) می‌خواهد نوعی تفوق مادی بر دیگران داشته باشد و این را فربه کند، دیگران را دارای عیب می‌بیند، مثل شیاطین، طاغوتیان، فرعون و قارون. و این‌ها مصداق اصلی هستند.

در ادامه حضرت علامه می‌فرماید:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» در مجمع البیان گفته: کلمه "همزه" به معنای کسی است که بدون جهت بسیار به دیگران طعنه می‌زند و عیب‌جویی و خرده‌گیریهایی می‌کند که در واقع عیب نیست. و اصل ماده "همز" به معنای شکستن است، و کلمه "لمز" نیز به معنای عیب است پس "همزه" و "لمزه" هر دو به یک معنا است.

ولی بعضی گفته‌اند: بین آن دو فرقی هست، و آن این است "همزه" به آن کسی گویند که دنبال سر مردم عیب می‌گوید و خرده می‌گیرد، و اما "لمزه" کسی را گویند که پیش روی طرف خرده می‌گیرد»

لمزه مقداری از همزه سنگین‌تر است. ولی همز و لمز را حضرت علامه یکی گرفته است که می‌خواهد بگوید هر دو عیب‌جویی است. هر دو به یک معناست ولی لمز شدت بیشتری دارد.

عیب‌جویی چه در پشت و چه در جلو باشد به یک معناست ولی از نظر ضعف و شدت متفاوت است. تفاوت کار در شدت و ضعف آن است. لطافتش این است که وقتی می‌گویند به یک معناست این است که یکی خفیف‌تر و یکی شدیدتر است و دیگر نمی‌گوییم که همز پشت‌سر است و لمز جلوی روی فرد است و تلازمی ندارد که پشت سر بودن به معنای خفیف‌تر بودن است.

«و لمزه آن کسی است که با چشم و سر علیه همنشین خود اشاره کند، و به اصطلاح فارسی تقلید او را در آورد. آن گاه می گوید صیغه "فعلة" برای مبالغه در صفتی بنا شده که باعث می شود فعل مناسب با آن صفت از صاحب آن صفت زیاد سر بزند، و خلاصه فعل مذکور عادتش شده باشد، مثلاً به مردی که زیاد زن می گیرد، می گویند، فلانی مردی "نکحه" است، و به کسی که زیاد می خندد، می گوید فلانی "ضحکة" است "همزه و لمزه" هم از همین باب است.

پس معنای آیه این است که: وای بر هر کسی که بسیار مردم را عیبگویی و غیبت می کند. البته این دو کلمه به معانی دیگری نیز تفسیر شده، و در نتیجه آیه را هم به معانی مختلفی معنا کرده اند.

"الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ" این آیه، "همزه" و "لمزه" را بیان می کند، و اگر کلمه "مالا" را نکره آورد به منظور تحقیر و ناچیز معرفی کردن مال دنیا بوده، چون مال هر قدر هم که زیاد و زیادتر باشد دردی از صاحبش را دوا نمی کند، تنها سودی که به حالش دارد همان مقداری است که به مصرف حوائج طبیعی خودش می رساند، مختصری غذا که سیرش کند، و شربتی آب که سیرابش سازد، و دو قطعه جامه که به تن کند.

یعنی در این آیه مشخص می کند که این ها چه کسانی هستند.

«و کلمه "عدده" از ماده "عد" به معنای شمردن است، می فرماید شخصی که همزه و لمزه است از بس عاشق مال و حریص بر جمع آن است، مال را روی هم جمع می کند و پی در پی آن را می شمارد، و از بسیار بودن آن لذت می برد.

ولی بعضی گفته اند: معنایش این است که مال را عده و ذخیره می کند برای روزی که مورد هجوم ناملايمات روزگار واقع شود، که بنا بر این، کلمه "عدده" دیگر به معنای شمردن نیست.»

پس عدده یا معنای شمارش است یا به معنای مهیا کردن و آماده کردن است.

«"يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ" - یعنی او خیال می کند مالی که برای روز مبادا جمع کرده زندگی جاودانه به او می دهد، و از مردنش جلوگیری می نماید، بنا بر این منظور از جمله "اخلده" که صیغه ماضی است، معنای مضارع - آینده - است، به قرینه جمله "يحسب" که آن نیز مضارع است.»

این یکی از قاعده‌های ادبی قرآن است که اخلده فعل ماضی است و این به وصف ماضی آمدن یعنی اینکه فعل ماضی در قرآن الزاما به معنای اتفاقی در گذشته نیست و می‌خواهد مثل «اذا وقعت الواقعة» که این جا فعل ماضی به معنای ثبوت است. در این آیه اخلده را باید به صیغه مضارع باید ترجمه کنید یعنی اینکه حساب و کتاب این آدم در سوره این است که او مال جمع می‌کند و می‌گوید که مال خاصیتش جاودانگی است. مثلا می‌گوییم چرا اینقدر مال جمع می‌کنی؟ می‌گوید که آدم پیری دارد، اگر بیفتد در بیمارستان و پولی نداشته باشد خوب است؟ خب می‌گوییم نه. او گمان می‌کند که پول‌های او درمانی برای پیری اوست و او را حفظ می‌کند.

در واقع پول را عامل اخلاصش می‌داند که بلا را از او دفع می‌کند.

اخلده یعنی اینکه من پولی جمع می‌کنم که ۱۰۰۰۰۰۰ سال زنده بمانم. اخلده‌ی عقلی چنین است.

اخلده‌ی عرفی این است که زنده می‌مانم، درست است که می‌گویند ما می‌میریم ولی تعارف می‌کنند. باور نمی‌کنند.

«پس انسان نامبرده به خاطر اخلاص در ارض و چسبیدنش به زمین و زندگی مادی زمینی، و فرو رفتنش در آرزوهای دور و دراز، از مال دنیا به آن مقداری که حوائج ضروری زندگی کوتاه دنیا و ایام گذرای آن را کفایت کند قانع نمی‌شود، بلکه هر قدر مالش زیادت‌تر شود حرصش تا بی‌نهایت زیادت‌تر می‌گردد، پس از ظاهر حالش پیداست که می‌پندارد مال، او را در دنیا جاودان می‌سازد، و چون جاودانگی و بقای خود را دوست می‌دارد، تمام همش را صرف جمع مال و شمردن آن می‌کند، و وقتی جمع شد و خود را بی‌نیاز احساس کرد، شروع به یاغی‌گری نموده، بر دیگران تفوق و استعلا می‌ورزد، هم چنان که در جای دیگر فرمود: "إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٌ" و این استکبار و تعدی اثری که برای آدمی دارد همز و لمز است.»

اثری که استغنا و استکبار و تعدی، بر انسان دارد همز و لمز است. یعنی به واسطه جمع مالا و عدده، همزه لمزه شده است.

شما در این جمع می‌گویید که ما چون «جمع مالا و عدده» نیستیم، «یحسب ان ماله اخلده» هم نیستیم، پس همزه ی لمزه هم نیستیم...

«از اینجا روشن می‌گردد که جمله "يُحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ" به منزله تعلیل است برای جمله "الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ" آدم به هر حال هر چه هم که آدم نباشد ولی آدم است یعنی یک وجه عقلانی به کارش می‌دهد، کارش را جمع می‌کند و حساب می‌کند که خلودش پیرو مال است.»

صرف «یحسب ان ماله اخلده» کاری را انجام نمی‌دهد، بلکه استغنا و استکبار ناشی از آن است که موجب همز و لمز می‌شود.

بهتر است که بگوییم که «یحسب ان ماله اخلده» فکر فرد است و عملش جمع «مالا و عدده» است، می‌توان مصداق و مفهوم مطرح کرد. وقتی که فکر یک نفر را می‌گویید یعنی این فکر است که به این عمل منجر شده است.

دو حالت دارد، اول اینکه همه همز و لمز کننده‌ها که همز و لمز صفتشان شده است، ویژگی مشترکشان جمع مالا و عدده است که به این حالت «بیان» می‌گویند.

حالت دوم؛ تخصیص است، در هر دو حالت صفت است. در یک حالت ویل لکل همزه لمزه ... در یک حالت ویل لکل همزه لمزه‌ای که ...

اگر بیان باشد یعنی هر جمع کننده مالی به همز و لمز می‌رسد. اگر حالت دوم را بگیریم این می‌شود که بین همزه و لمزه انواع داریم، یک سری جمع مالا و عدده هستند. منظور ما این‌هاست.

به هر حال دو حالت قابل تصور است.

این جا نوعا صفت است زیرا وقتی الذی می‌آید ماهیتش توصیفی است و خیلی کم در مقام بدل می‌نشیند. بدل در این سوره بعید است.

وای بر همز و لمز کننده (هر کسی که هست)، همان همز و لمز کننده‌هایی که این صفت را دارند (همه همز و لمز کننده‌ها این صفت را دارند) اگر تخصیصی باشد و با قید احترازی مطرح شود معنی می‌دهد وای بر همز و لمز کننده‌هایی که مشخصه‌شان این است.

بهتر است در جاهایی که می‌توانیم دو حالت را بگیریم بیاییم حالت تخصیصی را بگیریم. بعد باید رفت بررسی کرد که آیا همه این گونه‌اند یا خیر؟ تخصیصی گرفتن نفعش بیشتر است. به نوعی از خدا آوانس می‌گیریم.

مثلا می‌گوییم ممکن است که ما جزء همز و لمز کننده‌هایی هستیم که ویل بر آن‌ها نیست زیرا که جمع مال نداریم و اینگونه برای خودمان تخفیف می‌گیریم.

این دو حالت مانع هم دیگر نیستند. هم می‌تواند بیانی باشد و هم تخصیصی.

ما عموماً در صحبت‌هایمان هم این چنین است که اول کلی می‌گوییم بعد قید می‌زنیم.

مثلاً گفته می‌شود خدا رحمت کند هر کسی که به فکر مردم است و بعد گفته می‌شود در امور مادی، یا امور پزشکی و غیره. یا گفته شود خدا لعنت کند همه کسانی که به کشورشان خیانت می‌کنند و بعد تخصیص دهیم. پس هم می‌توان «همه» را آورد و هم بعد از آن تخصیص داد.

«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» این جمله ردع و تخطئه پندار غلط او است، که می‌پندارد مال، جاودانه‌اش می‌کند، و لام در کلمه "لینبذن" لام سوگند است، و واژه "نبذ" به معنای پرت کردن و دور انداختن چیزی است.»

برخی لام‌ها مانند لام قبل قد که می‌شود لقد؛ «لام قسم» هستند و متأسفانه این لام‌ها را تأکید معنا می‌کنند، نه لام قسم.

« و کلمه "حطمة" (بر وزن همزه و نیز بر وزن لمزه و نکحه و ضحكة) صیغه مبالغه است و مبالغه در حطم (شکستن) را می‌رساند، البته به معنای خوردن هم استعمال شده، و این کلمه یکی از نامهای جهنم است چون جمله "نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ" آن را به آتش جهنم تفسیر کرده.

و معنای آیه این است که: نه، او اشتباه کرده، مال دنیایش جاودانش نمی‌سازد، سوگند می‌خورم که به زودی می‌میرد و در حطمه‌اش پرت می‌کنند.

"وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ" و تو نمی‌دانی حطمه چه حطمه‌ای است؟! این جمله تعظیم و هول‌انگیزی حطمه را می‌رساند.»

جملات «و ما ادراک» کلاً یعنی عظمت. مثلاً و ما ادراک ما ليله القدر.

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» "ایقاد نار" به معنای شعله‌ور ساختن آتش است. و کلمه "اطلاع و طلوع بر هر چیز" به معنای اشراف بر آن چیز، و ظاهر شدن آن است، و کلمه "افئدة" جمع کلمه "فؤاد" است که به معنای قلب است، و مراد از قلب در اصطلاح قرآن کریم (عضو صنوبری شکل که تلمبه خون برای رساندن آن به سراسر بدن است نیست بلکه) چیزی است به نام نفس انسانیت، که شعور و فکر بشر از آن ناشی می‌شود.»

این خیلی مهم است که مراد از قلب نفس انسانیت است که خواستگاه شعور و فکر است و این خیلی خلاصه و جمع و جور است.

و گویا مراد از «اطلاع آتش بر قلوب» این است که آتش دوزخ باطن آدمی را می‌سوزاند، همانطور که ظاهرش را می‌سوزاند، به خلاف آتش دنیا که تنها ظاهر را می‌سوزاند.

این‌ها از مواردی است که هم تصورش و هم تفسیرش به شدت مشکل است. یعنی چگونه نارالله الموقده بر قلب مشرف می‌شود؟ و چگونه آتش باطنش را می‌سوزاند؟ اینکه انسان این آیه را تصدیق کند سخت است. خدا برای چه چنین می‌کند؟

«قرآن درباره سوزاندن آتش جهنم فرموده: "وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ" "إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ" یعنی آتش بر آنان منطبق است، به این معنا که از آنان احدی بیرون آتش نمی‌ماند، و از داخل آن نجات نمی‌یابد.

"فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ" کلمه "عمد" - با فتحه عین و فتحه میم - جمع عمود (ستون) است، و کلمه "ممدده" اسم مفعول از مصدر تمديد است، و تمديد مبالغه در مد (کشیدن) است.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: منظور از "عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ" گل میخ‌هایی است که اهل عذاب را میخکوب می‌کند.

بعضی دیگر گفته‌اند: عمد ممدده تنه‌های درختان است که چون مقطار، زندانی را با آن می‌بندند، و "مقطار" چوب و یا تنه درختی بسیار سنگین است، که در آن سوراخهایی باز می‌کردند تا پاهای دزدان و سایر مجرمین زندانی را در آن سوراخها کنند، بعضی دیگر معانی دیگری برای آن کرده‌اند.»

بحث روایتی [(روایاتی در باره شان نزول سوره همزه، معنای "همزه" و "لمزه" و ... مراد از "عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ")]

«در روح المعانی در ذیل آیه "وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ" گفته است این سوره بنا به روایتی که ابن ابی حاتم از طریق ابن اسحاق از عثمان بن عمر نقل کرده، در شان ابی بن خلف و بنا به روایتی که سدی نقل کرده در شان ابی بن عمر و ثقفی، معروف به اخنس بن شریق نازل شده، چون مردی هرزه دهن بود، بسیار غیبت مردم را می کرد، و به آنان تهمت می زد و بنا بر آنچه ابن اسحاق نقل کرده امیه بن خلف جمعی نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه) همز و لمز می کرد، و بنا بر آنچه ابن جریر و غیر او از مجاهد نقل کرده اند، در باره جمیل بن عامر و بنا بر آنچه دیگران گفته اند در شان ولید بن مغیره و بدگوئیش نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه) و سعی در تنقیص آن جناب نازل شده، و بنا بر قولی دیگر در شان عاص بن وائل نازل شده است»

این سوره یک مصداق بیرونی داشته است. البته خیلی از شأن نزولها این گونه بود که اختلاف مصداق هم می گرفتند.

«مؤلف: روح المعانی سپس گفته: ممکن است درباره همه نامبردگان نازل شده باشد. ولی به نظر ما بعید نیست که راویان احادیث نامبرده، هر یک به سلیقه خود سوره را بر یکی از نامبردگان تطبیق کرده اند، و از اینگونه تطبیقها در روایات شان نزول بسیار است.»

سوره که نازل می شد مردم می گشتند که مصداقش را پیدا کنند. و خود این جالب بوده است که قرآن در زندگی افراد جاری بوده است. ولی می گوید که این گونه روایات در شأن نزول بسیار است زیرا که بیشترشان براساس تاریخ است و نه براساس روایت. پس آن کسی که در آن تاریخ به مصداق سوره نزدیک تر است انتخاب می کردند.

«و در تفسیر قمی در معنای کلمه "لمزه" آمده که این کلمه به کسی اطلاق می شود که با سر و گردن خود ژست می گیرد، و چون فقیری و یا سائلی را ببیند ناراحت می شود. و در معنای جمله "الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ" آمده: یعنی می شمارد و سر جایش می گذارد.»

مانند «عبس و تولى» در سوره مبارکه عبس.

«و در همان تفسیر در ذیل آیه "الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ" آمده که بر دلها شعله می زند، و ابوذر غفاری (رضی الله عنه) فرموده: به متکبرین دو چیز را بشارت دهید، یکی اینکه به سینه هایشان داغ بگذارند و دیگر اینکه پشتشان را بر زمین بکشند.»

ابوذر خیلی مخالف زرق و برق بوده است.

«و در ذیل آیه "إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّوَةٌ" آمده که آتش دوزخ همه اهل دوزخ را فرا می‌گیرد "فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ"، یعنی وقتی کنده و زنجیرها بر آنان استوار می‌گردد به خدا سوگند که پوستشان را می‌خورد.»

تدبر در این سوره سخت است. تصورش سخت است.

«و در مجمع البیان است که عیاشی به سند خود از محمد بن نعمان احوال از حرمان بن اعین از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: کفار و مشرکین در قیامت اهل توحید را که به خاطر گناهان در آتش شده‌اند سرزنش می‌کنند، که امروز نمی‌بینیم که توحید شما دردی از شما دوا کرده باشد، چون می‌بینیم خدا فرقی میان ما و شما نگذاشت، در این هنگام خدای تعالی برای اهل توحید غیرت به خرج می‌دهد و به ملائکه دستور می‌دهد اهل توحید را شفاعت کنید، آنان هر کس را که خدا خواسته باشد شفاعت می‌کنند، سپس به انبیا دستور می‌دهد شفاعت کنید، آنان هم هر کسی را که خدا خواسته باشد شفاعت می‌کنند، سپس به مؤمنین دستور می‌دهد شفاعت کنید، مؤمنین نیز هر کس را که خدا خواسته باشد شفاعت می‌کنند، آن‌گاه خدای تعالی می‌فرماید: من از همه اینان مهربانترم، به رحمت من از آتش خارج شوید، و همه چون مور و ملخ بیرون می‌آیند. آن‌گاه امام باقر (علیه السلام) فرمود: سپس عمد کشیده می‌شود و راه نجات را برویشان می‌بندد و به خدا سوگند که خلود از اینجا شروع می‌شود.»

این روایت جالب است و لازم است تحلیل‌هایی بر آن انجام شود.

ساعت دوم

چند نکته‌ای راجع به این سوره ذکر کنیم، از آن جایی که این سوره در جزوه روشی ذکر شده است پس مفصل صحبت نمی‌کنیم و تنها چند نکته قید می‌کنیم:

❖ اینکه خداوند در این سوره به یکی از معضلات اجتماعی اشاره دارد.

آسیب‌شناسی وضعیت جامعه، ازین جهت که سبب انحراف در جامعه است. در واقع این طوری است که در مواجهات انسان در جامعه برخی از صحنه‌ها، صحنه‌های خطر است.

صحنه‌های خطر می‌تواند نظام فطری انسان را تحت تاثیر قرار دهد و فطرت او را دچار مشکل کند و انسانی که فطرتا خداجو و کمال طلب است از مسیر حق دور کند. به هر حال انسان فطری است ولی برخی از صحنه‌ها شدت پوشانندگی‌اش به حدی است که می‌تواند فطرت را به خطر بیندازد.

در سوره مبارکه یس خوانده‌اید؛ در ابتدایش گفته یک عده‌ای انذار نمی‌شوند که «صد» دارند، و خشیت‌دارها هدایت می‌شوند و بلافاصله صحبت از یک قریه می‌شود که با مرسلین مواجهه می‌شوند، وقتی اهل قریه زیربار مرسلین نمی‌روند یعنی همز و لمز شروع می‌شود، به آدمی که راست می‌گوید می‌گویند که تو دروغ می‌گویی. کمی جلوتر می‌روند و همز و لمزشان این است که ما به شما فال بد می‌زنیم. این گروهی که مقابل انبیاء ایستاده‌اند مردم عام نیستند بلکه یک سری زورگو هستند و اگر اجازه می‌دادند که رسل حرفشان را بزنند آن وقت مردم هدایت می‌شدند.

این صحنه‌ها، صحنه‌های خطر است یعنی سلب آزادی از حق طلبان. از میدان خارج کردن آن‌هایی که حق را شفاف بیان می‌کنند. می‌تواند انسان فطرت طلب را از فطرتش خارج کند زیرا که نمی‌گذارد حق به گوشش برسد.

بهرتر است وارد وادی شویم که تا کنون نرفته‌ایم؛ معمولاً شما همز و لمز را خودتان می‌گرفتید ولی قرار است که امروز آسیب‌شناسی و ردیابی همز و لمز را ببینید، جامعه‌ای که آزادی نباشد، کسی بخواهد حرفی بزند زندانش کنند. در واقع این جامعه نقش عمده‌ای در انحراف نوع بشر دارد.

اتفاقی که در حکومت دینی می‌افتد این است که حق به وضوح و شفافیت در اختیار همه قرار می‌گیرد ولی اغلب آن را می‌پذیرند.

یکی از دلایل شدت این سوره این است که صحنه خطر است یعنی انسان فطری را به انسان وحشی تبدیل می‌کند. مصداق اتم زمانی است که رسول وارد جامعه می‌شود و دچار همز و لمز می‌شود و در این باره سوره مبارکه یس را بیان کردیم.

اگر در قرآن جستجو کنید مصداق‌های همز و لمز را می‌یابید، مهم‌ترین مصداق همز و لمز در رابطه‌ی با انبیاء آمده است. یک سرچی بزیند کلیه‌ی انبیاء را نگاه کنید، مثلاً حضرت شعیب نماز می‌خواند و به نماز خواندنش طعنه می‌زنند و

این را از کجا می‌توان متوجه شد؟ از «و قل رب اعوذ بک من همزات الشیطان...». پیامبر باید از همزات شیاطین به خدا پناه برد یعنی تهدیدکننده رسالت را و «اعوذ بک ربّ ان یحضرّون» یعنی جلوه داشته باشند در این تهدیدشان. از اینجا متوجه شدیم که فضای سوره از آن چیزی که ما تصور می‌کنیم متفاوت می‌شود.

اگر انسان فطری و خداجوست، چرا اغلب مسیر انحراف را طی می‌کنند؟ و بیشتر انسان‌ها در ضلالت هستند؟ دلیلش این است که یک عده‌ای آمدند سلب آزادی از حق طلب کردند. یعنی مهم‌ترین مشکل عالم در بند بودن مردان الهی است.

فکرتان به سمت مصداق‌های دیگری از همز و لمز نیز ببرید. این تازه اولین نکته بود.

همز و لمز را می‌توانیم در سوره‌ها مصداق‌یابی کنیم؛ در سوره‌ی حمد که زیاد واضح مصداق‌یابی نشده است، در سوره مبارکه بقره یک سری فاسد هستند که خود را مصلح می‌دانند؛ بالاترین همز و لمز مربوط می‌شود به فاسدینی که خود را مصلح می‌دانند و این مورد در خیلی از سوره‌های قرآن آمده که در بقره و کهف هم دیده می‌شود. این فاسدین اهل صلاح را ذمّ می‌کنند و نه تنها ذمّ بلکه با آن‌ها مقابله هم می‌کنند، نه تنها مقابله بلکه برای از بین بردن آن‌ها هزینه و تلاش هم می‌کنند.

وقتی که سوره مبارکه همزه را می‌خوانیم صحبت از کسی است که همز و لمز می‌کند، مال را جمع می‌کند و آن را می‌شمارد، انتظار خلود از مال دارد. وارد قرآن می‌شویم تا مصداق‌یابی کنیم، هر جایی که رسولی هست می‌توان آن را دید. در سوره فرقان و سوره زخرف به خوبی دیده می‌شود.

در سوره مبارکه زخرف؛ هم مال است و هم خلود و هم همز و لمز، وقتی قرآن را ورق می‌زنی چهره مقابله با رسولش چهره کریه و ناپسند تقابل با رسولان را می‌بینی. و ما اینجا فهمیدیم که خدا به پیامبر (صلی اله علیه)

می‌فرمایند که پناه ببر از همزات شیاطین به خدا، و علامه مصطفوی بیشتر همزات را همزات انسی گرفته است و به تقابل با رسالت می‌پردازد. پس همزات را می‌توانیم در تقابل با رسولان ببینیم که بالاخص در سوره‌های بلند مثل اعراف و آل عمران آمده است که تمامی ویژگی‌های همز و لمزکننده را ذکر می‌کند.

قصه دارم فضای سوره همزه را از آن حالت سیستم اخلاقی خودتان که تا کنون داشته‌اید خارج کنم.

به هر حال این نکته مصداقیابی سوره، پیرو همان صحبت‌های بیانی سوره است. که تخصیصی نیست و این ویژگی‌ها شاخصی را مطرح می‌کنند که می‌شود ادبیات رسولان، وحی، خدا یا قرآن و بحثی مطرح می‌شود به نام ادبیات کفر که ادبیات تقابل با رسول است ادبیات ساختگی (افک)، ادبیات شیاطین، ادبیات القا. باید دید که چه کسی به کدام ادبیات نزدیک‌تر است.

یکی از مصداق‌های ادبیات کفر همان همز و لمز است، یعنی می‌خواهیم ببینیم که به رسول نزدیک هستیم یا در تقابل با رسول هستیم. می‌خواهیم ببینیم که تو با حرف زدنت و عملت به کدام ادبیات نزدیک می‌شوی (زلفی). آن قدر شدید می‌شود که نامش برائت می‌شود، اگر شدید شود و از ادبیات ایمان دور شود، دچار لعنت می‌شود و در مقابل کسی که در ادبیات ایمان شدید شود و از ادبیات کفر دور شود، تبری نام دارد.

پس وقتی که کسی می‌خواهد کودکش را انداز کند باید ببیند که ادبیاتش به کفر نزدیک است یا به ایمان. ما چون قرآن کم خوانده‌ایم نمی‌توانیم تفاوت این ادبیات را ببینیم و گرنه مشکلی در تشخیص نداریم.

در سوره مبارکه یس رجل یسعی را داریم که وقتی وارد شهر شد شاهد یک دعوا بود، یک طرف رسول بود و یک طرف زورگویان (و نه مردم) بودند. زیرا همان زورگویان باب طبع و فطرت هیچ انسانی نیستند و تنها برای تطمیع آن‌هاست که رای عموم را می‌گیرند و البته ممکن است که مردم مسخ شده باشند که زورگویان را قبول کرده باشند.

مثلاً اگر در جامعه ۷۰ میلیونی ما، ۱ میلیون نفر پولدارهای موثر در جامعه باشند، با اینکه این تعداد محدود است ولی افراد زیادی تحت تاثیر آن ۱ میلیون نفرند. پس اگر آن ۱ میلیون نفر محدود و به کنج رانده شوند مردم به خوبی هدایت می‌شوند. باید جلوی تعداد کم را بگیریم تا بقیه فطرتا رشد کنند. باید صدّ و اغلال را برداریم تا مردم حیّ

شوند. اگر مردم حیّ نشوند وقتی رسول وارد جامعه می‌شود او را می‌کشند؛ همز و لمز می‌کنند یعنی هم در زمان حیاتش و هم در زمان مرگش به او طعنه می‌زنند.

سوره یس را نگاه کنید، فقط کافی است که این آقای حبیب نجار (یک منتقد سیاسی در یک حاکمیتی) را ببینیم. ما حس می‌کنیم انتقاد بدون همز و لمز ممکن نیست، ولی این جا انسانی انتقاد می‌کند بدون اینکه ادبانش همز و لمز باشد.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ اٰثِنِينَ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا اِنَّا اِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ (۱۴) (سوره مبارکه یس)

دانستن برخی چیزها برایمان خوب است، ما با اینکه مؤمن واقعی نیستیم ولی هیچ‌گاه یک مؤمن واقعی را تکذیب نکرده‌ایم، پس وضع ما خوب است، ما همیشه از اسلام و قرآن جاهایی را دیده‌ایم که خود را تحت مذمت قرار دادیم و می‌گوییم که ما بدیم و ما بدیم، و بخشی از این مذمت‌ها برای این است که برخی دعاها زودتر از موعدش به ما رسیده است. مثلاً دعای کمیل امیرالمومنین (علیه السلام) و ظلمت نفسی او نباید در کمتر از ۴۰ سالگی ظهور یابد.

اگر کسی به راهپیمایی قدس بی‌اعتنا بوده باید شک کند. راهپیمایی قدس یعنی مقابله و دشمنی با زورگویی. الحمدلله پس ما با رسولان همراه بوده‌ایم.

قَالُوا مَا اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَكْذٰبُونَ (۱۵) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ اِنَّا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶)

وقتی شما این‌ها را می‌خوانید ساده می‌خوانید؛ که شما بشری مثل ما هستید و خدای رحمان هم چیزی برای شما نفرستاده و شما دروغ می‌گویید، این‌ها طوری نیست ولی مشکلتش حرف‌های بعدی اوست. یک موقعی من با همسرم بحث می‌شود، مثلاً می‌گویم که شما اینجا را اشتباه می‌کنید و شما دروغ می‌گویید، تا اینجا مشکلی ندارد، ولی مشکل این است که اگر این آدم دروغ می‌گوید، جزای دروغ‌گو این نیست!!

مثلاً بگویم خانم شما دروغ‌گو هستید، بعد بگویم که کل بدبختی که در این زندگی به سرم آمده زیر سر توست، نمی‌شود گفت که همه‌ی بدبختی‌هایی که سر این مملکت آمده سر امام خمینی (ره) است.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷)

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَكَيْمَسِّنَكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸)

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ إِنَّ دُكْرَكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹)

شما می‌گویید که چرا به رسول می‌گویید مسرف؟ این مسرف را خدا می‌گوید، وقتی که زندگی از حالت تعادل اجزا خارج شود، دست و پا و زن و مرد و رئیس و مرئوس جابه‌جا شود. اگر کسی در روزنامه‌ای نوشت که ای مردم نقش زن و مردتان عوض شده است یعنی شما مسرف هستید. خدا از این بیان رسول می‌گوید شما مسرف هستید. دلیلش این است که خدا یک سری کدهایی دارد. مثل اینکه یک کلمه است با کلی فرهنگ، یک کلمه است با دید و فکر و جریان فکری.

ما قوم خودمان را بر طبق این تعارف مسرف می‌دانیم، می‌گوییم آنکه نباید مدیر باشد مدیر می‌شود و همین که بدانیم مسرف هستیم خوب است.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲)

خیلی ادبیات زیبایی است که خودش را خطاب قرار می‌دهد. «و ما لی لا اعبد الذی ...».

ما اگر بخواهیم یک دعوی ساده زن و شوهری را که یک نفر حق است، طبق ادبیات رجل یسعی درست کنیم چگونه می‌شود؟ یک حقی را می‌آورد و می‌گوید که این حق باید تبعیت شود و بعد نسبت خودش با آن حق را بیان می‌کند.

پس اگر کسی اشتباهی کرد و دوست ما بود، بر خوردمان این است که باید حکم آن عمل را بگوییم، وقتی حکم را گفتیم نسبت خودمان با حکم را می‌گوییم یعنی اینکه من باید چنین عمل کنم.

متأسفانه در یک دعوا ادبیات به سمت مخاطب می‌رود که شما چنین و چنان، در حالی که در ادبیات ایمان باید به خودش بگیرد و نسبت خودش با حق را بگوید.

مثلا فال بد که معطوف به مخاطب است، در ادبیات کفر است. مثلا یک دامادی وارد یک فامیل می‌شود، و تک تک اعضای فامیل دچار سانحه و مشکل می‌شوند پس همه جمع می‌شوند و می‌گویند که کل بدبختی‌های ما زیر سر توست، تا قبل از تو همه در آرامش زندگی می‌کردیم. او باید چنین جواب دهد که اگر مشکلی در زندگی تان اتفاق می‌افتد در من نیست، این تقدیر با خود شما بوده است. کجای زندگی شما تا به تاست؟ کجای زندگی تان عدم تعادل و اسراف بود است. نمی‌شود در جامعه‌ای نظام اجزا به هم بریزد و آن جامعه خبر خوش بشنود، هر چیزی باید سرجایش باشد تا اتفاق‌های خوب (مقابل فال بد) رخ دهد.

تبيين، يك اثری دارد که جامعه را به حدّ نساب می‌رساند، تبیین انقلاب در انقلاب است. مثلا بعد از انقلاب باید يك سری خالص‌سازی اتفاق بیفتد و این به واسطه‌ی تبیین رخ می‌دهد. جامعه‌ای که انقلاب می‌کند يك مرتبه از همان اول خالص‌سازی نمی‌شود، بعد از انقلاب ممکن است که بدهای انقلاب هم چنان رو باشند و افراد خوب شهید شوند. پس باید دو مرتبه انقلابی برای پاکسازی رخ دهد.

دید ما نوعا بر مدار قرآن نیست، و بر مدار افراط و تفریط می‌رویم. مثلا اگر بگویند که مدرسه قرآن باید تا ده سال دیگر رئیس جمهور معرفی کند می‌گوییم ای بابا! و شروع به تواضع‌های بی‌جا می‌کنیم. بعضی وقت‌ها با خودمان تعارف داریم و برخی مواقع هم برعکس می‌شود و زیاده‌روی می‌کنیم.

رویکرد اول مطالعه سوره:

نکته‌ی اول بحث این بود؛ معضلات اجتماعی گاهی به قدری اهمیت پیدا می‌کنند که به خوبی مقابله‌ی ایمان و کفر را نشان می‌دهند. با اینکه همز و لمز به ظاهر معضلی اجتماعی است ولی رده‌ی بحث، در رده‌ی باور می‌نشیند. یعنی اگر این معضل را از جامعه برداری، ایمان را جاری کرده‌ای. اگر در جامعه‌ای آزادی بیان نباشد معادل جاری کردن کفر در آن جامعه است. اگر در یک جامعه‌ای اختناق، سانسور، آزادی و در قید بودن (برخی می‌توانند ازین صحبت‌ها استفاده‌ی منفی هم بکنند زیرا این موضوعات ابهام دارند) بود این‌ها یعنی جاری شدن کفر. تمام این‌ها با محوریت حق است.

اگر کسی اشتباهی حرف‌هایی را به باطل وارد جامعه کند یعنی در قید بودن حق، بنابراین کفر اولین کاری که می‌کند این است که باطل را به بهانه‌های ظاهراً حق بیان می‌کند، حرف حق وقتی در پوشش نباشد جایی برای کفر نیست.

نور به طور طبیعی ظلمت‌ها را می‌برد و لازم نیست کاری کند، حرف حق هم چنین است، وقتی که بیاید دیگر جایی برای کفر نیست. لذا مؤمن می‌داند که اگر حق هویدا شود، پذیرفته می‌شود، بدون اینکه لازم باشد کاری انجام دهد. ولی کفر اینطور نیست، او می‌پوشاند و برای روشن نشدن باید اقدام کند.

اگر هر جایی حرف حق دارید اگر خوب بنزید نگران تاثیرگذاری اش نباشید. همز و لمز ابزار پوشاندن حق است، به خودی خود این حق پوشاننده نمی‌شود. همه صحبت‌هایی که تا کنون داشتیم پیرامون نکته اول بود.

اگر شما همز و لمز را روی معضلات اجتماعی ببرید می‌بینید که مسائل اجتماعی همواره با مسائل مالی در ارتباط است زیرا وقتی انسان وارد جامعه می‌شود برایش ارتباطات مهم می‌شود و به تبع در آن داد و ستد وجود دارد و در این داد و ستد به صورت لا ینفک توجه به مال را داریم، در سوره مبارکه فجر داریم که «کلا بل لا تکرمون الیتیم ... تحبون مالا حبا جمًا» یا در سوره بلد به خوبی می‌بینیم که جزء لا ینفک روابط، داد و ستد و جزء لا ینفک داد و ستد، مال است.

هر جایی که نگاه می‌کنیم حتی در روابط عشیره‌ای، بحث ارث داریم، در سوره فجر داریم که «تاکلون التراث اکلا لَمَّا».

رویکرد دوم مطالعه سوره:

❖ شما الان در سوره یک ساختار وجودی انسان و یک ساختار وجودی ناس را می‌بینید که به نوعی ادغام شده‌اند؛

سیستم آن یک فکر، یک علم، یک توجه، یک رفتار است. (در حوزه انسان)

سیستم آن افکار عمومی، علوم و توجهات عمومی و رفتار عمومی است. (در حوزه ی جامعه)

در حوزه انسان:

✓ یک فکر عمومی در جامعه به وجود می‌آید، نسبت حسب به مال.
✓ در بخش توجه؛ بحث عدده و شمارش است. که محور توجهش اعداد است. یعنی روی آن تمرکز می‌کند که کم نیورد.

✓ و رفتاری از جنس همز و لمز، همز با گفتار است و لمز با رفتار هم هست. در همز تهدید است و در لمز عمل هم می‌کند (مثلا آبرو را می‌برد). همز و لمز قل هم هستند. تصمیم و اقدام‌اند. در همز تصمیم و در لمز اقدام است.

پس این حرکت‌های فردی به حرکت‌های اجتماعی تبدیل می‌شود. اگر کسی می‌آید خواستگاری ولی بیمه نیست پس رد می‌شود. این یک چرخه درست می‌کند. در واقع شما دارید یک زنجیره معیوب درست می‌کنید و نه یک قطعه.

این موارد فردی گاهی به فرایندهای اجتماعی تبدیل می‌شوند که در قرآن اغلال نامیده می‌شود، اغلال در سوره مبارکه همزه افکار و توجهاتی است که انسان را به همز و لمز می‌کشاند. فرد می‌گوید که جامعه ما این تعداد فقیر دارد پس چرا به فکر فقیران آفریقایی است و این همز و لمز است و این همز و لمزها تبدیل به باور می‌شوند، و این‌ها اغلال هستند.

فرایندهای اجتماعی

جنسیت

شغل

پسر و دختر

وضعیت علمی

آن چرخه‌های اجتماعی گاهی ممکن است که به زنان برگردد که در جامعه همز و لمز نسبت به زنان باشد.

و درباره مال، گاهی پول و گاهی موقعیت‌های اجتماعی و ... می‌شود یعنی هر کسی مطابق با جنسیت و شغل و وضعیت و سنش، مال خاص خودش را دارد، اغلال شکل می‌گیرد. آن موقع شاگله اغلال به وجود می‌آید و این شاگله از «فکری» به «همز و لمزی» منتهی می‌شود. منتها متناسب با بسترهایی که وجود دارد مال او متفاوت و همز و لمزش هم متفاوت می‌شود. مثلاً می‌توانید بگویید اغلال دبیرستان‌ها، شغل‌ها یا خانواده‌ها فلان است.

غل: چرخه‌ای که انسان را از یک فکر و باوری به طوری منطقی به رفتار و توجهی در تقابل با حق می‌کشاند. و این فرایند قول زور است.

فؤاد: کارش مدیریت توجه و تمرکز توجه است. از توجه مراقبت می‌کند. نقش فؤاد را در جامعه برخی به عهده دارند یعنی برخی فؤاد جامعه‌اند یعنی خون را پمپاژ می‌کنند. فؤاد پمپ‌کننده‌های فکر هستند.

اولین بحثی که می‌توان از این سوره استخراج کرد شاگله اغلال است، اغلال یک خاصیت رفت و برگشتی بین ساختار وجودی انسان و جامعه دارد یعنی باید و نبایدهای اجتماعی را روی باید و نبایدهای فردی می‌اندازد و فرد را دچار می‌کند.

پس این هم منظر دومی است که می‌شود سوره را با آن مطالعه کرد. که ادبیات رسول و ادبیات مقابلین رسول یا فاسقین است. پیشنهاد می‌شود یکی از بزرگوارانی که دست به قلمشان روان است این سوره را با این رویکرد در دو صفحه بنویسند و تا هفته دیگر به دست بقیه برسانند و یکی از دوستان هم روی شاگله اغلال که مشکل جامعه امروز ماست کار کنند.

رویکرد سوم مطالعه سوره:

❖ رویکرد اخلاقی: هر کسی در صدد اصلاح عیب خودش باشد. اگر کسی با این رویکرد سوره را ببیند، این گونه می‌خواند؛ همز چیست و لمز چیست؟ می‌گویند، تعییب است. یعنی چیزی را به نگاه عیب دیدن و آن را به رخ کشیدن. هر کسی نگاه کند ببیند کجاها را با نگاه عیب ببیند، نگاه عیب ببیند، بررسی کند. خودش را مخاطب سوره ببیند و ببیند که عیب‌بینی دارد یا نه.

اولا باید ببیند که عیب‌بینی نسبت به کیست؟ به خودش، به دیگران یا به جامعه است. عیب و ایراد به خدا گرفتن هم ممکن است در برخی باشد.

ثانیا مبنای عیب‌گیری، دنیا است یا آخرت؟ دنیا یعنی در واقع امکانات دنیوی است، آخرت یعنی آنچه که موجب سعادت می‌شود. آنچه که مربوط به آخرت است در وهله اول سر سالم به در می‌برد. مثلا اینکه چرا من به نماز بی‌اهمیت هستم؟ چرا مردم جامعه نمازشان را درست نمی‌خوانند. مثلا می‌گوید که من تنبل هستم، چقدر او تنبل است، چقدر آن‌ها تنبل هستند.

وقتی که مبنای آن آخرت است باید حکم داشته باشید که چه میزان می‌توانید نسبت دیگران با حق را برآورد کنید.

تعییب با رویکرد دنیایی تقبیح شده است. یعنی «جمع مالا و عدده» رویکرد این مال را دنیا دانسته است.

چون دنیا، ارزش شده است چشم عیب‌بین است.

(۱) یک زمانی کسی مالی را جمع می‌کند و می‌شمارد و فکر می‌کند که آن مال او را نگه می‌دارد،

(۲) یک زمانی کسی فکر می‌کند که اگر مال را جمع کند و بشمارد آن مال او را نگه می‌دارد در نتیجه هر دو

نفر دچار همز و لمز شده‌اند.

مثلا کسی می‌خواهد مدافع حرم شود، کسی که مال را موجب بقای خودش می‌داند مدافع حرم را تقبیح می‌کند و می‌گوید «خیلی خری!» و یک سری تکان می‌دهد و همز و لمز می‌کند.

انسان مال را موجب بقا می‌داند، لذا دیگری را که خلاف آن عمل می‌کند تقیح و تعیب می‌کند. پس «جمع مالا و عدده» شامل هر دو مورد بالا می‌شود. در جامعه بالاخص در فامیل این موارد بروزات مختلفی دارد. همز و لمز بیشتر به سمت اختلالات روان‌شناسی خواهد رفت، مثلا دچار افسردگی خواهند شد.

پس در رویکرد اخلاقی باید فرد توجه کند که چه چیزی را تعیب می‌کند و مبنایش چیست؟

مرزین تعیب و تدبیر چیست؟

من بالاخره باید عیب خودم را بگویم یا نگویم، عیب دوستم را بگویم یا نگویم، پس حتما یک‌سری مرزها باید مشخص شود، به ویژه در اخلاق اجتماعی، رکن یا عمود خیمه اخلاق اجتماعی یا فردی است. وقتی می‌گوییم رکن یعنی کافی است فردی نسبت خودش را با این بفهمد که خوش اخلاق می‌شود و اگر نفهمد بد اخلاق می‌شود. پدر عیب بچه‌اش را می‌بیند باید ببیند که تعیب است یا تدبیر است؟ علم به آن مترادف است با خوش اخلاقی یا بد اخلاقی. همز و لمز یک صفت نیست؛ بلکه مثل نماز است که عمود است.

اسم تدبیر را بهتر است که تقدیر بگذاریم زیرا که تقدیر برای خلق است و تدبیر برای خدا. ولی معنای عرفی تدبیر به معنای بکارگیری اختیار برای اصلاح و حرکت است.

تعیب یعنی مشاهده عیب و نقص. تعیب به معنای این است که در ذات و گوهره آن شیء عیبی را دیدن و نسبت ذاتی دادن به آن. حضرت یعقوب ایراد برادران یوسف را گفت ولی عیب را از شیطان دید و نه از بچه‌ها و برای همین توانست بخشش داشته باشد. این تعریف‌ها خودش مرزها را مشخص می‌کند.

در تدبیر: بخشش، لازم نیست اعدامش کنید.

در تعیب: بخشش لازم نیست، اعدامش کنید.

این فرد همین طور است، خنگ است، کارش نمی‌شود کرد؛ این‌ها یعنی تعیب. یعنی عیبی را به ذات کسی نسبت دادن.

در تدبیر ادبیتش متفاوت است، یعنی نمی‌گوید خنگ است بلکه می‌گوید مقدمات فهم برایش فراهم نشده است.

این بحث را وقتی روی اخلاق می‌بریم موجودات را در حال تسیح و حمد خواهیم دید. نمی‌گوییم گناه، گناه نیست بلکه می‌گوییم که گناه عارض است. شیطان او را گمراه کرده، «زین له الشیطان اعمالش». پس هیچ کسی عیب ذاتی ندارد.

حدّ با عیب متفاوت است. ما یک حدّ داریم و یک عیب و یک نقص.

نقص در مقابل کمال است. عیب به معنای عارضه است. در موضوع حدّ، مثلاً حدّ دیدن من این مقدار است که پشت دیوار را نمی‌بینم.

آقا من خیلی حالم گرفته است. خب برو حمام. نه من خیلی حالم گرفته است. خب برو استخر.

پس چرا ما عیب‌هایمان را غیر عارض نمی‌دانیم و ذاتی می‌دانیم و بعد برای تغییر دادنش دچار مشکل می‌شویم.

در حالی که اگر عارضی باشد می‌داند که با کتاب خواندن حل می‌شود. مثلاً می‌گوید که من استعداد زبان ندارم در حالی که دو ساعت رفته و دیده که یاد نمی‌گیرد.

ما اغلب چیزهایی که درونمان است عیب ماست و نه حدّ. حدّ به وسیله طلب معلوم می‌شود. برخی از کارها را اصلاً در وسع خودمان نمی‌بینیم. اگر کسی احیانا در این جلسه نشسته که می‌تواند احساس کند که می‌تواند رئیس جمهور بشود، حتماً در حدّ ما هست. یعنی کسی که به چیزی میل کند حتماً در حد و وسع او خواهد بود.

تعیب یکی از شیوه‌های تجارت است. شما جنس را معیوب می‌کنی تا قیمت را پایین بیاوری. بنگاهی‌ها چنین می‌کنند وقتی می‌خواهند بخرند به سر مال می‌زنند و می‌گویند این ملک کنار مدرسه است! وقتی می‌خواهد این ملک را بفروشند، می‌گویند که کنار مدرسه است!

تعیب را از کجا می‌توان تشخیص داد؟ از جایی که تکاثر و تزاید می‌کند. در واقع کثرت‌های غیر ذاتی را بزرگ می‌کند.

در اخلاق فردی، می‌گوییم که نماز شب می‌خوانی؟ می‌گوید ما که کم هستیم! نماز شب برای اولیای خداست. می‌گوییم که چرا برّ نمی‌کنی؟ می‌گوید که ما اگر برویم بهشت پس بقیه کجا بروند؟ و این‌ها یعنی تعیب خود.

کسی که خود را به کمتر از یاوری حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه) بفروشد. می گوید که اگر من یاور امام شوم پس بقیه چه کنند!

هر کسی به نسبت خودش است و نوعاً عدم پیشرفت انسان‌ها به خاطر عیوبی است که روی خودشان می گذارند. هر انسانی عدم پیشرفتش همان عیب‌هایش است. مسیر پیشرفت آدم و لایه استعدادش در همان تعیب‌هایش جا دارد! اگر به خدا حسن ظن داشته باشیم درست می شود.

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: هیچ عیبی که دیگران از من می گیرند در من نباشد مگر اینکه خودم آن را حسن و زیبا کنم.

همزه لمزه یعنی کسی که مداوم کارش همین است. همزه لمزه شدن یعنی در معرض دائمی عیب قرار گرفتن و مرتب این اتفاق برایش بیفتد. مثلاً هم اتاقی دارد که مرتب کاری می کند که کارش عیب هم هست و او مدام تذکر می دهد و به طور خستگی ناپذیر یکی عیب‌دار و دیگر عیب گیر است. (این‌ها را در فاز اخلاق می گویم و نه اغلال) قرار گرفتن دائمی در معرض عیوبی که وجود دارد، که می تواند رابطه بین زن و شوهر باشد.

چه چیزی را برای خودمان عیب بگیریم؟

ان شاء الله جلسه بعد راجع به این سه رویکرد بیشتر بحث خواهیم کرد. ولی بیشتر راجع به رویکرد سوم که شناخت عیب است:

۱) ماهیت عیب در زندگی انسان را بیان می کند.

۲) و اینکه عیب چرا بروز می یابد؟

۳) چگونه برطرف می شود؟

تعیب یعنی عیب دانستن یا عیب‌دار کردن و عیب گذاشتن است. خیلی از افراد برای ازدواجشان خود را عیب دار می کنند!

تعیب:

(۱) چیست؟

(۲) چرا بروز می‌یابد؟

(۳) باید با آن چگونه برخورد کرد؟

و این ۶ سوال تنها برای آیه اول است و هنوز وارد آیات بعدی نشده‌ایم.

مثل اینکه می‌خواهیم یک فرم پرسشنامه راجع به عیب‌های خودمان و دیگران و تعییبمان پر کنیم.

اگر کسی خواست بیشتر مطالعه کند بداند که آیه اول می‌آید بالا می‌نشیند و نسبت هر آیه با آیه اول را باید مشخص کرد و وقتی می‌فهمیم که این موضوع رکن اخلاق فردی و اجتماعی است یعنی اگر کسی همین یک سوره و همین یک آیه را بداند به قطع می‌شود حسن الخلق.

این سوره، عجیب است یعنی می‌توانید این سوره را به عنوان رئیس اخلاق معرفی کنید. یعنی تقوایی که این سوره می‌دهد فرد را سرآمد اخلاق می‌کند، هم به نسبت خودش و هم به نسبت دیگران.

تنها یک سوره کافی است که به فرد بیاموزد تا او مربی کودک و نوجوان شود. دو شخصیت برای خودش درست می‌کند یکی شخصیتی که همز و لمز می‌کند و یکی که تدبیر می‌بیند و نه تعیب.

ما همیشه حُسن را خارج از ظرف کودک و عیب را درون ظرفش و ذاتی او می‌بینیم!

دعای مکارم الاخلاق را با دقت بیشتری بخوانید در آن راجع به عیب صحبت شده است.

تواضع بلدی می‌خواهد. این موضوع را در سوره یس مطرح می‌کند. تواضع یعنی خشیت داشته باشد.

مثلا کسی می‌رود سر کلاس و می‌گوید که بچه‌ها من علم خاصی ندارم، من کوچک‌تر از همه شما هستم. چون چاره نیست، چاره چیست؟ دیگر آن بنده خدا که نمی‌نشیند صحبت شما را گوش کند. این‌ها تواضع نیست. ولی ممکن است که در آخر کلاس کسی به شما بگوید که چرا شما اینقدر خشک هستید؟ خب پس شما بگویید که ما

چه کار کنیم که از خشکی در بیاییم؟! پس می‌روم فکر می‌کنم تا ببینم که چه کار کنم که تا تغییری در من حاصل شود. باید با تواضع و فکر ببینم که بچه‌ها سوء استفاده نکنند. باید تواضع با فکر باشد که کلاس از دست نرود.

اگر کسی حس کند که دنیا موقت است، همین امروز ممکن است که از دنیا برود دیگر، تعیب ندارد.

خیلی از اشتباهات ما به خاطر امتداد «فی عمد مملده» است. یعنی طول دنیا را در حدی می‌بیند که حد ندارد. یعنی مثلاً من با همسایه‌ام اختلاف دارم و او فحش هم می‌دهد، پس اگر بدانم که یک ساعت دیگر می‌میرد آنگاه دیگر در دشنام دادن به او و لگد زدن به او مراعات می‌کنم و می‌گویم که او مردنی است. حس نکنیم که تا روز قیامت او همسایه ماست.

امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرمایند: بادشمنت یواش دشمنی کن و مراعات کن زیرا که ممکن است که فردا دوستت شود، با دوستت هم یواش دوستی کن که شاید دشمن تو شود. امتداد را برداریم! یکی از مشکلاتی که بین زن و شوهر است همین امتداد است. اختلاف دارند ولی به محض اینکه یکی مسافرتی برود دیگری تازه قدرش را می‌داند.

من هر کسی را که می‌بینم حس می‌کنم که مدت کوتاهی با او هستم، پس اگر بدی کرد می‌دانم که مدتش کوتاه است و اگر خوبی هم کرد سعی می‌کنم خیلی قدرش را بدانم. عامل این داستان فقدان توجه به آخرت است.

وقتی تفکرات مخالف خودمان را نقد می‌کنیم همه جانبه و منصفانه نقد کنیم. آدم مؤمن حرفی که می‌زند روی حساب و کتاب می‌زند ولو اینکه عیب کسی را بگوید. آدم غیر مؤمن حرفی که می‌زند بی حساب و کتاب است ولو اینکه تمجید شما را بکند. دوستان مؤمن شما کسانی هستند که شما را برحذر می‌دارند.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات